



خروج دجال از صحنه نهایش

تاریخ کنونی و تاریخ فراروی
با تاملی در باب دوره‌های تاریخی

حکمت‌الله ملاصالحی



۱- عضو هیات علمی گروه
باستان‌شناسی دانشگاه تهران

توانسته همچنان پیوستگی و وحدت خود را چونان تاریخ آدمی و نحوه بودن انسان در جهان حفظ کند و به حرکت و حیات خود ادامه دهد.

در گذشته به دلیل محدودیت ابزارهای ارتباطی، تاریخ‌ها و فرهنگ‌های منطقه‌ای و قاره‌ای شانه به شانه هم می‌ساییدند و کنار هم می‌زیستند و می‌بالیدند. با ورود موتورها و ماشین‌ها و ابزارهای پرسرعت و پیچیده ارتباطی جدید ما هم وارد منطقه‌های متغلب و متحول و آشناتر تجربه و تقدیر تاریخی خویش شده‌ایم، هم جهانی‌تر و فرامنطقه‌ای و فراقاره‌ای‌تر تحولات تاریخی را تجربه کرده‌ایم. طبیعی است که هر منطقه تاریخی‌ای که کانون خاستگاه تحولات دوره جدید بوده، تاریخ آنجا نیز یکه‌تاز بی‌رقیب میدان و در خط مقدم تحولات تاریخ جهانی قرار گرفته باشد.

انسان هستنده‌ای است، تاریخی‌شده، تاریخمند و تاریخ‌ساز. افقی است گشوده در تاریخ و تقدیر تاریخی خویش به روی عالم. از این منظر تاریخ هر دوره‌ای چه شرقی چه غربی، چه پیش از تاریخ و چه تاریخی، تاریخ نحوه انسان بودن او در جهان است. به دیگر سخن هر تاریخی - مراد من تاریخ هر دوره‌ای است - تاریخ آدمی است. این حضور و ظهور تاریخی و نحوه بودن انسان در جهان دارای وحدت بنیادین بوده و فروکاستی به تاریخ طبیعی و طبیعت نیست. میان ابتدایی‌ترین زمخت‌ترین و ساده‌ترین ابزارهای ساخته دست و اندیشه بشر و مورد استفاده پیش از تاریخ، و ظریف‌ترین و پیچیده‌ترین و حساس‌ترین فرآورده‌های صنعتی بشر دوره جدید، چنان وحدت ارگانیک یا انداموار و بنیادین وجود دارد که به‌رغم همه تحولات و گسست‌های دوره‌ای که تاریخ آدمی آزموده و پشت سر نهاده،

بر آرمان و ایده انتظار فردای متعالی تر همچنان استوار و پایدار به حرکت خویش ادامه دهی.

هر انتظار اصیل و واقعی در رجوع، معنای انتظار خود را بازمی‌یابد. رجوع به اصلی بنیادی‌تر برای پی نهادن بنیادی متعالی‌تر. انتظار به موعود و امام عصر به همین معناست.

یک عالم جدید هنگامی در تاریخ طرح افکنده و افتتاح می‌شود که حامل پیام و ارزش‌هایی باشد فوق ارزش‌های مستقر مسلط و جاری. یک عالم جدید هنگامی بنیاد می‌پذیرد که منادی پاسخ به پرسش‌های بنیادین آدمی و موقعیت و شرایط اکنون تاریخی‌ای که ناتوان از پاسخگویی به آنها است، باشد. جز این مگر به غیر از ویرانی تجربه دیگری را به دنبال خواهد داشت؟ البته تجربه مضاف بر سرگشتگی و یاس.

انسانی که امیدوار مومن و متعهد به افتتاح عالم و آدمی نو هست خود می‌بایست آیین همه فضیلت‌ها و مصداق همه ارزش‌هایی باشد که منادی آن است.

در تاریخ مدعیان همیشگی بسیار بوده‌اند اما شمار انسان‌هایی که خود مصداق زنده فضیلت‌ها و ارزش‌هایی بوده‌اند. اما همین انسان‌های کم‌شمار نقش بسیار تعیین‌کننده بر صحنه در تغییر چهره تاریخ و فرهنگ بشری ایفا کرده‌اند. هر افتتاح جدید تاریخی با همین جان‌های بیدار و اندک‌شمار در مرز دوره‌ها جامه تحقق بر تن پوشیده است. پیامبران و اولیاء انسان‌هایی از این جنس‌اند. نوحه و نفس رحمانی‌اند. صور اسرافیل جانبخش وقت‌اند که جان‌های مرده جامعه‌ها را در گورستان تن دوره‌ها با آواز خود به حرکت و جنبش و حیات برانگیختند. به تعبیر مولانا:

هین که اسرافیل وقت‌اند اولیا
مرده را زیشان حیات است و حیا
گویند این آواز ز آواها جداست
زنده‌کردن کسار آواز خداست
جان‌های مرده اندر گور تن
بر جهد ز آواشان اندر کفن
ما بمردیم و به کلی کاستیم
بانگ حق آمد همه برخاستیم

ذات حق و حقانیت‌اش در احیاء است. هر کسی که مدعی چنین ارزش‌ها و فضیلت‌هایی باشد بی‌آنکه خود مصداق پیامی که دیگران را به آن بشارت داده و فرامی‌خواند، باشد دجال است. دجال کسی است که در مرز دوره‌ها در مرز افتتاح جدید تاریخی از سر می‌رسد و دزدانه و غاصبانه می‌کوشد چهره آفتاب را ناتوان و ناکام بپوشاند. دجال از هر ابزار باطلی به نام حق برای تثبیت قدرت و سلطه و سروری خود بر دیگران استمداد طلبیده و استفاده می‌برد. یکبار دیگر گویی احساس می‌کنیم در مرز دوره‌ها، دجال‌ها هم از سر رسیده‌اند. عصر ما عصر خروج دجال‌ها بر پرده و صحنه نمایش تاریخ جهانی است. هر آن قوم که امیدوارتر و دل‌آگاه‌تر، در رویارویی با خروج دجالان ایمن‌تر و مقاوم‌تر. میزان وحدانیت هر عقیده‌ای بستگی به رویارویی آن با مرتبه‌ای از باطل دارد. یک انقلاب، یک حرکت، یک جنبش به هر میزان اصیل و بنیادین و گوهرین‌تر دشمنانش سرسخت و لجوج و دجال‌تر. عدالت و عدالت‌خواهی، آزادی و آزادی، عشق و رحمت و شفقت، ایمان و تقید و تعهد و باور به کرامت و حقوق آدمیان، حرف و قال نیست. می‌باید در میدان عمل، در لحظه لحظه نفس زندگی آن را تجربه کرد و خود مصداق زنده آن بود. اینچنین است که می‌توان عالمی را دگرگون کرد و طرحی نو در جهان افکند.

واقعیت این است که تاریخ جهان اینک حرکتی غربی داشته و همچنان به حرکت غربی خود ادامه می‌دهد و تاریخ‌های منطقه‌ای و قاره‌ای و فرهنگ‌های بومی نیز یکی پس از دیگری در سیلان و سیلاب تحولاتی که در غرب به پاخاسته، نفس‌گیر و غافل‌گیرکننده به حرکت درآمده و به سوی آینده‌ای نامعلوم ره می‌سپارند. معرفت و منظر تاریخی ما نیز از مفهوم تاریخ سخت غربی شده است. اینک همه ملت‌ها هم با ابزارهایی که دوره جدید در اختیارشان نهاده می‌کوشند موقعیت تاریخی خویش را از منظر غربی و در نسبت با غرب تثبیت کنند و بچوبند و بکاوند و بیابند و بشناسند و بفهمند و تعریف کنند، هم آنکه برای هویت تاریخی خویش موزه بنیاد نهاده و زیر سقف موزه‌های عالم مدرن و در آینه اجسام و اجساد گذشته خود را ببینند و بیابند. متفکران و مورخان غربی چندان پروا ندارند که بگویند میراث تاریخ و فرهنگ جهانی متعلق به ماست؛ یعنی متعلق به اندیشه، خرد، دانش و نظام دانایی‌ای که آن را و جب به و جب و لایه به لایه می‌کاود و می‌یابد و می‌شناسد و زیر سقف موزه‌های خود ماثوراتش را به تماشا می‌نهد. تصادفی نیست که برای نخستین بار، دانشی امروز در خط مقدم اندیشه و آگاهی تاریخی دوره جدید غرب قرار گرفته و به میدان فراخوانده شده که در گذشته در هیچ دوره‌ای در میان هیچ فرهنگی به مفهوم مدرن آن وجود نداشته است.

آرکئولوژی یعنی فراخواندن آرچه و لوگوس در دوره جدید برای بن بخشی جدید تاریخی، یعنی بنیاد نهادن و در انداختن و افکندن طرحی نو بر شانه آرچه و لوگوسی نو؛ نه از جنس آرچه و لوگوس و حیانی، متعالی و الهی. آن آرچه و لوگوس یگانه که در انجیل یوحنا نیز با خداوند در یک عبارت کنار هم آمده‌اند اینک در غیبت است. بر کرسی آن کلام و حیانی، الهی، متعالی و یگانه اینک آرچه و لوگوس و اندیشه تاریخی دیگری تکیه زده است. تمدن دوره جدید، تاریخی‌ترین تمدنی است که بشریت می‌آزماید. البته همه فرهنگ‌ها جامعه‌ها و مدنیت‌ها تاریخی ظهور کرده‌اند و تاریخی ره سپردند لیکن دوره جدید برای نخستین بار تقدیر تاریخی انسان و حضور تاریخی او را در جهان چنان هستنده‌ای مطلق تاریخی می‌پذیرد. اما نسبت ما به عنوان انسانی که در قلب خاورمیانه و حیانی قرار گرفته و وارث یک میراث نبوی متعالی و وحدانی است و در خط مقدم مواجهه با تحولات دوره جدید که در منطقه غربی تاریخ اتفاق افتاده چگونه است؟

واقعیت این است که هویت تاریخی ما در این منطقه از تاریخ جهانی که قرار گرفته‌ایم دارای سه وجه بنیادین است که تنها با رجوع به آن معنای حضور ما در جهان قابل فهم است. این سه وجه بنیادین به اعتقاد بنده یکی و حیانی است و دیگری وحدانیت و سوم نبوت. رجوع تاریخی ما به این سه اصل بنیادین که بر تاریخ غرب نیز در دوهزاره اخیر سخت تأثیر نهاده می‌تواند نقش بسیار تعیین‌کننده در فهم ما از نسبتی که با غرب اکنون داریم داشته باشد. دیگری را زمانی می‌توان عمیق‌تر فهمید که در کرانه سیلان و سیلاب و امواج تحولات او فرصت دیدن یافته باشیم. در درون سیلاب‌ها و غرقاب تحولات چیزی را نمی‌توان دید. ایده انتظار و آرمان و امید به ظهور موعود نیز همین است، که در کرانه‌ها، افق‌ها را ببینی و در غیبت آرچه و لوگوس متعالی، انتظار تحقق فردای و حیانی، متعالی، الهی و نبوی را از کف ندهی حتی اگر یک جهان در یاس فروغلتند، تو